

بسم الله الرحمن الرحيم

## منطق جنگ و صلح در اسلام

### چکیده مطلب:

۱- هرگاه در شرایط سیاسی و اجتماعی حضرت امام حسن مجتبی (ع) قرار گرفتیم ما هم باید صلح کنیم؛ اگر در شرایط امام صادق علیه السلام قرار گرفتیم باید تقیه کنیم. اما اگر در شرایط اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار گرفتیم باز هم باید صلح کنیم؟ اگر در شرایط بدر و خیبر بودیم آیا باز هم باید صلح بکنیم؟ بنابراین، پذیرش صلح در اسلام، مبتنی بر وجود شرایط لازم است و در این زمینه، جنگ یا صلح، ابتدا به ساکن موضوعیت ندارد.

۲- پذیرش مذاکره با دشمن در شرایط کنونی، براساس موازین اسلامی و سیره‌ی معصومین (ع) اگر مبتنی بر عزت باشد؛ یعنی منافی مصالح عالیة انسانی و اسلامی از جمله عزت نباشد؛ مبتنی بر عدالت باشد؛ یعنی صلح باید در شرایطی باشد که زمینه‌های لازم برای آن فراهم باشد، منطقی جلوه دهد و به معنای پذیرش ظلم نباشد، نه اینکه خود صلح منجر به تضعیف مواضع امت اسلامی و جری‌تر شدن دشمنان شود و... امری

پذیرفتنی و معقول است. در نقطه‌ی مقابل، شعار صلح و مذاکره اگر مقدمه‌ای برای تسلیم، تاراج عزت مسلمین و زمینه‌ای برای زیر بار ظلم رفتن باشد، قطعاً پذیرفتنی نیست.

۳- مبتنی بر تعالیم و آموزه‌های اسلامی، نه جنگ اصل است نه صلح، بلکه با توجه به شرایط زمان و مکان و اقدامات دشمن باید تصمیم گرفت؛ همیشه صلح بهترین تصمیم نیست، همچنان که همیشه جنگ بهترین تصمیم نیست. ضمن این که مسأله‌ی اصلی امروز کشور نه صلح و مذاکره با دشمنان غدار، بلکه کمر همت بستن به شکوفایی ظرفیت‌های داخلی و اثبات کارآمدی نگاه به درون برای حل مشکلات موجود است.

از جمله موضوعات و مسائل مهمی که همواره در جامعه مطرح می‌شود و در شرایط کنونی، به دلیل وجود مشکلات اقتصادی و فشارهای نظام سلطه، بیش از برهه‌های دیگر مطرح می‌شود، منطق جنگ و صلح در اسلام است. در این میان، بخش عمده‌ای از قضاوت‌ها در این خصوص، ماهیت افراطی و تفریطی دارد؛ زیرا در حالی که برخی اسلام را دینی خشونت‌گرا و جنگ‌طلب می‌دانند، برخی دیگر آن را دینی صلح‌طلب می‌دانند که در برابر فشارها و حمله‌های دشمنان، براحتی حاضر به صلح، مصالحه و دفع خطر است. آنچه در این وضعیت بدان توجهی نمی‌شود، همانا منطق ورود به جنگ یا صلح در اسلام و سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) است. به عنوان مثال، برخی با مستمسک قرار دادن قضایایی مانند پذیرش صلح حدیبیه توسط پیامبر مکرم اسلام (ص) یا پذیرش صلح با معاویه توسط امام حسن (ع)، این بحث را مطرح می‌کنند که اسلام در

برابر شدت دشمنی‌ها و فشارها، مجوز صلح و مصالحه داده است. حال آنکه در این تمثیل تاریخی، به منطق موقعیت و شرایطی که پیامبر و امام حسن با آن مواجه بودند و به عبارت دقیق‌تر، ملاحظات و عوامل مؤثر بر صلح این بزرگواران و دلایل تن دادن آنها به صلح بی‌توجهی می‌شود. براین اساس، در متن حاضر تلاش می‌شود تا با تشریح منطق جنگ و صلح در اسلام و سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) به مشابهت‌سازی‌هایی که میان شرایط صدر اسلام با شرایط امروزی صورت می‌گیرد، پاسخی مستند و مستدل داده شود.

### آیا اسلام دینی جنگ طلب است؟

پیامبران با کتاب و میزان آمدند برای تزکیه و تعلیم: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (جمعه: ۲). اما به همین بسنده نشده چون عده ای همواره هر حرف حقی را منکوب می‌کنند لذا حدید هم دارند: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (حدید ۲۵)

حرکت اصلی انبیا برای هدایت و برای عدالت و برای تزکیه بوده است. در این مسیر گاه به کتاب و میزان احتیاج است و این وسیله اصلی هدایت است. گاه به شمشیر و یا حدید. طبق آیه شریفه این شمشیر باید به خاطر منافع مردم زده شود. عده ای در عالم وجودشان ضرر و خسارت برای بشریت است، حذف اینها مانند غده سرطانی از بدن

است که به یقین به سلامت و کمال جامعه کمک می کند. شمشیر کشیدن به ضرر مردم بی گناه و مستضعف حتی اگر از لحاظ اعتقادی با ما مخالف باشند، به هیچ وجه در اسلام پذیرفته نیست. در تاریخ اسلام پیامبر و امیرالمومنین به عنوان حاکمان جامعه یک بار هم بر مبنای حدس و گمان و ظلم کسی را مجازات هم نکردند چه رسد به اینکه کسی را بکشند!

به نظر می رسد آنچه که مهم است و باید به آن توجه شود آن است که آیا صلح یا جنگ بر مبنای قسط و عدالت بوده یا نه؟ مشاهده می شود در تاریخ بشریت جنگ های بسیاری انجام شده است، انسان های بسیاری کشته شده اند، حال مطلب اینجاست این هایی که کشته شدند به حق بوده است یا ناحق؟ در تاریخ اسلام که مورخین منصف بیان کرده اند و زمان پیامبر و امیرالمومنین و یاران ایشان جنگی که منجر به تجاوز به جامعه یا گروهی باشد دیده نمی شود! هر جنگی انجام شده بر مبنای عدالت و انسانیت بوده است. در همه جنگ ها صداقت و آزادگی و دفاع از کمال جامعه بشری وجود داشته است.

اما از آن سو در تاریخ غرب که ادعا دارند مسیحیت دین صلح است، چقدر خون به ناحق ریخته شده داریم؟ در جنگ های صلیبی، در جنگ های جهانی اول و دوم به اندازه کل تاریخ انسان های بی گناه را کشتند! از روی عدالت و حقانیت کشتند؟ به هیچ وجه تنها عامل کشتار آنها قدرت و ثروت و تجاوز بود. جنایاتی انجام دادند که انسان از بیان آنها شرم می کند.

این هم فقط مخصوص تاریخ گذشته آنها نیست، بلکه همین امروز، آن تعداد انسانی که آمریکا در عراق و افغانستان کشته است، داعش و طالبان نکشته اند. اینها امروز با وقاحت می گویند که اسلام دین خشونت است! هیچ جای تاریخ اسلام و هیچ گروه دیگری پیدا نمی کنید که در یک دقیقه دویست هزار نفر را بی دلیل کشته باشند! اما در تاریخ غرب و امریکا چنین جنایتی ثبت شده است! در هیچ جای تاریخ اسلام پیدا نمی کنید امیرالمومنین و یارانش، پیامبر و صحابه اش بر خانواده ها و کودکان تیغ و تیر کشیده باشند! اما در دنیای امروز که ادعای صلح و حقوق بشر دارند و دم از مبارزه با خشونت می زنند، به زنان و کودکان و بیماران هم رحم نمی کنند و بر سر آنها بمب می ریزند! به هیچ اخلاق و حقی اعتقاد ندارند و ملتزم نیستند، آنگاه برای اسلام تعیین تکلیف می کنند! برای دینی که اوج اخلاق و انسانیت است و هدفش تعالی همه انسان هاست.

دروغگویانی که به دروغ دم از آزادی بیان و صلح می زنند به کسانی که در فرانسه به سیاست های غلط دولت اعتراض دارند، هفته هاست می تازند و آنها را سرکوب می کنند. بعد هنگامی که به یکی از انبیای الهی توهین می شود، به دروغ می گویند به خاطر آزادی بیان ما نمی توانیم با او برخورد کنیم! به صراحت در کشور دیگری دخالت می کنند اما می گویند در سیاست های یک نشریه حق دخالت نداریم! دم از دموکراسی و حتی حق اقلیت می زنند، اما برایشان جریحه دار شدن روح میلیاردها انسان در زمین به خاطر اهانت به حضرت رسول برایشان اهمیتی ندارد!

اینجا هم یک عده انسان ترسو یک عده گریزان از جهاد، آگاهانه یا جاهلانه همونا با آنها می‌شوند و از صلح و رحمت اسلامی سخن می‌گویند. اینها همسو با غرض دشمنانی که می‌خواهند جامعه و امت اسلامی را خلع سلاح کنند، هم می‌گویند اسلام دین صلح است و فقط جنبه‌های رحمانی دین را می‌بیند و ترویج می‌کنند! گویا پیغمبر غزوه و سریه نداشته و اسلام خلاصه شده در یوم المرحمه!

بله اسلام دین بخشش است اما با چه شرایطی؟ آیا این حکم برای همه جا و با هر کس است؟ هر دو طرفش هست؛ هم رحمت و هم غلظت و شدت. هم مذاکره و نرمش هم خشونت و اقتدار! اینجاست که ما نقش عقلانیت و نقش ولایت را می‌توانیم درک کنیم. ولی یعنی کسی که با سنجیدن شرایط و اوضاع، با کارشناس‌ها مشورت کند، شرایط زمان و مکان را ببینند، بدون دخالت دادن هوای نفس و احساسات ببیند که زمان جنگ است یا زمان صلح؟ زمان مذاکره است یا زمان مقاومت؟ هر کدام از اینها هم باشد اینها باید در بستر عزت و در بستر عدالت باشد. نمی‌شود جامعه اسلامی را به ذلت کشاند؛ این خط قرمز است. از آن سو هم نمی‌شود جامعه اسلامی را بی‌دلیل و با احساسات به جنگ کشاند. به خاطر همین است که از شرایط ولایت شجاعت می‌باشد؛ یعنی تصمیماتش باید بر مبنای شجاعت باشد، یکی از شرایط مدیریت هم همین شجاعت است؛ یعنی تدبیر همراه با شجاعت. عقلانیت همراه با شجاعت و مصلحت همراه با شجاعت و مصلحت همراه با ترس و مصلحت برای رسیدن به قدرت و ثروت نباشد.

ما نباید به خاطر شبهات و فشارهای دشمن از اعتقادات خودمان دست بکشیم. دشمن همیشه علیه اسلام سخن‌های بی دلیل و بی منطق زده است. اتهامات بی اساس به قرآن و نبی اعظم وارد کرده است. بعضی از افراد، بعضی از جریان‌های روشنفکری، برای اینکه جوابی به بعضی از شبهات دشمن ندارند، ترجیح می‌دهند با آنها همراهی کنند. البته این بدین معنا نیست که لزوماً آدم آنها باشند، امکان دارد وابستگی به آنها نداشته باشند، اما از روی جهل یا از روی غرض یا از آن جهت که اعتقادی ندارند شاید هم عده‌ای شان از روی دلسوزی برای اسلام، می‌خواهند برای اینکه اسلام را به روز جلوه بدهند و انسان‌ها را به اسلام جذب کنند، حرف‌های بی‌منطق را تکرار کرده و با آنها کنار می‌آیند.

در نتیجه اگر منظومه اسلام و اهل بیت را کامل نگاه کنیم، اسلام هم دین جنگ است هم دین صلح است. حال چون عده‌ای می‌گویند نباید اسلام را بد جلوه بدهیم بگوییم اسلام فقط دین صلح است؟ از اسلام رحمانی سخن بگوییم؟ اسلام رحمانی شیادی است. اسلام رحمانی یعنی خودمان را با دست خودمان، تحت سلطه دشمن بیندازیم. در برابر دشمنی که هیچ رحم و آزادگی ندارد و به هیچ قرارداد و قانون اخلاقی پایبند نیست و سر تا پا ظلم و جنایت است، بدون ابزار کافی خودمان را تسلیم کنیم!

یکی از مغالطات رایج در شبهات علیه دین همین دوگانه‌سازی‌های بی‌مورد است. برای نمونه اسلام دین عبادت است یا خدمت؟ آیا به زیارت و حج برویم یا به فقرا کمک

کنیم؟ عده‌ای در دام این مغالطه افتاده و بین این دو یکی را انتخاب می‌کنند! در حالی که در اسلام که مبتنی بر عقلانیت است، اصولاً خدمت نوعی عبادت است و اصلاً در مقابل آن نیست که لزوماً باید در این تقسیم‌بندی‌ها یک طرف را انتخاب کنیم. همین‌گونه است در باب عدالت و ولایت، مصلحت و عدالت و سایر دو گانه‌های تحمیلی و تصنعی که کارشان فقط حاشیه‌سازی است.

### ملاحظات، متغیرها و عوامل مؤثر در پذیرش صلح

ملاحظات، متغیرها و عوامل مؤثر در پذیرش صلح توسط پیامبر(ص)، امام حسن(ع) و پذیرش ولایت‌عهدی توسط امام رضا(ع) چه بوده است و چگونه از این تجربیات می‌توان در شرایط امروز بهره برد؟

بعضی که این مباحث را خلط می‌کنند یا از باب کم‌اطلاعی است و یا واقعاً هدف دیگری دارند. در روابط فردی مان تا جایی که بتوانیم رحمانیت داریم من و برادرم، بنده و همسایه‌ام اختلاف نظر داریم. اینجا دین می‌فرماید اختلافات و کدورت‌ها را کنار بگذارید. او که زودتر اهل بخشش باشد، او ارزشمندتر است. اینها ربطی به روابط بین‌المللی و روابط با کفار و دشمنان دینی و اعتقادی ندارد. انسان در روابط فردی خودش با یک کافر ممکن است انسان خوش اخلاقی باشد. پیغمبر هم به عیادت شخصی می‌رفت که به او اهانت می‌کرد، اما در وقایع اجتماعی، آنجایی که با سرنوشت اسلام،



سرنوشت یک کشور، سرنوشت میلیون‌ها آدم و سرنوشت تاریخ گره خورده است، با تصمیمات عجولانه و ظاهربینانه نمی‌شود به راحتی گفت صلح یا جنگ؟

امام حسن علیه‌السلام صلح کرد این، یعنی ما همیشه باید صلح کنیم؟ بله ما هرگاه در شرایط سیاسی و اجتماعی حضرت امام حسن مجتبی (ع) قرار گرفتیم ما هم باید صلح کنیم؛ اگر در شرایط امام صادق علیه‌السلام قرار گرفتیم باید تقيه کنیم. اما اگر در شرایط اباعبدالله الحسین علیه‌السلام قرار گرفتیم باز هم باید صلح کنیم؟ اگر در شرایط بدر و خیبر بودیم آیا باز هم باید صلح بکنیم؟ امام رضا علیه‌السلام در شرایط خاصی حاضر به نوعی همکاری با بنی عباس شد. اینکه ما امروز در چه شرایطی قرار داریم و باید مبتنی بر سیره کدام معصوم عمل کنیم، از مباحث پیچیده علمی و تخصصی است که باید افکار مطلع از تاریخ و آگاه به زمان امروز در جمع‌های تخصصی بدان پردازند. اینجا جایی است که ترسوها و کم ارادت‌های به اسلام نظرشان مسموع نیست.

برای نمونه یکی از مواردی که در صلح حدیبیه باید به آن دقت کرد این است که به گفته مورخان در آن سال سربیه‌ها و جنگ‌های بسیاری انجام شده بود و لشکر اسلام و حتی بقیه مردم آنقدر درگیر جنگ بودند که خسته شده بودند. از این رو، می‌توان گفت صلح یک تاکتیک برای تجدید قوا بود؛ یک عقب‌نشینی برای حملات بیشتر و کاری تر بود، چنانچه پس از آن در روندی کمتر از یک سال به فتح مکه انجامید و تعداد مسلمین بیشتر شد و کفار با شکست و قهقرا روبرو شدند.

نکته مهم اینجاست که اسلام و اصول، اصل است و نه جنگ اصل است نه صلح. بلکه با توجه به شرایط، با توجه به اقدامات دشمن، با توجه به شرایط زمان و مکان باید تصمیم گرفت؛ همیشه صلح بهترین تصمیم نیست، همچنان که همیشه جنگ بهترین تصمیم نیست. نکته مهم دیگر اینکه اسلام جنگی را شروع نمی کند، اسلام برای ترویج عقایدش جنگ نمی کند، بلکه برای دفاع از عقاید جنگ می کند.

نکته مهم دیگر اینکه اصل و اساس عزت است. در جامعه اسلامی، طبق آیه قرآن عزت با خدا و رسول است لذا هر تصمیمی، چه جنگ و چه صلح، باید مبتنی بر عزت باشد. هر آنچه که عزت مسلمین را لکه دار کند و سبب ذلت بشود، پذیرفتنی نیست. لذا یک وقت زنده ماندن عزت است، یک وقت شهید شدن عزت است. اینکه سران خیانتکار برخی کشورهای عربی بدون هیچ شرطی با رژیم صهیونیستی صلح می کنند، این ربطی به اسلام ندارد؛ چون ثمره آن عزت نیست. به همین دلیل هم امت اسلامی با آن مخالف است و واکنش نشان می دهد و اصلاً آن را به رسمیت نمی شناسد. از آن سو هم اینکه همان کشورها در یمن مردم بی گناه را می کشند و به صغیر و کبیر رحم نمی کنند، این هم برگرفته از اسلام نیست؛ زیرا هم تجاوز است و هم ظلم است و این با قرآن و سیره نبوی مطابقت ندارد.

مسئله بعدی عدالت است. عدل یعنی هر آن چیزی که در جای خودش باید واقع شود. جنگ اگر در موضع خودش قرار نگیرد، ظلم است. صلح هم اگر در موضع خودش

قرار نگیرد، ظلم است و ذلت است و این قابل پذیرش نیست. مواقعی هست که باید جنگید برای اینکه طرف مقابل شما هیچ راهی جز جنگ برای شما باقی نمی‌گذارد و اگر بخواهیم با او حرف بزنیم، کوتاه بیایم و مذاکره کنیم، آنچه نصیب ما می‌شود ذلت است برای آن که او از موضع زورگویی استکبار و ظلم خودش پایین نمی‌آید و می‌خواهد امری را به ما تحمیل کند. در این شرایط، کوتاه آمدن به معنای صلح نیست، به معنای ذلت است، به معنای پذیرش ظلم است.

همان‌گونه که ظلم کردن با عدالت نمی‌سازد، پذیرش ظلم هم با عدالت نمی‌سازد (لا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) پذیرش ظلم به معنای همکاری با ظالم است؛ به معنای تقویت ظالم است و این دور از عدالت است. لذا آنجایی که صلح مبتنی بر پذیرش ظلم بشود آن صلح و آن نرمش قابل قبول نیست. روشن است منطق و پیام اسلام آن چنان قوی و روشن است که اگر زورمداران جهان بگذارند کلام اسلام به گوش همگان برسند، بسیاری از مردم به سادگی و راحتی آن را می‌پذیرند. کتاب و میزان برای افکار عمومی جهان کافی است، شمشیر اسلام تنها در برابر کسانی از نیام بیرون آمده و خواهد آمد که علیه مردم و علیه فکر و اندیشه، انبارهای سلاح را پر می‌کنند و جواب اندیشه را با تمسخر و جنگ و تحدید و تحریم می‌دهند.

سخن پایانی: پذیرش مذاکره با دشمن در شرایط کنونی، اگر مقدمه‌ای برای تسلیم، تاراج عزت مسلمین و زمینه‌ای برای زیربار ظلم رفتن باشد، قطعاً پذیرفتنی نیست.

امروز نیز در مسأله‌ی مذاکره با آمریکا، جمهوری اسلامی ایران براساس این موازین است که شعار مذاکره و صلح از سوی آمریکا را ترفندی مرموزانه می‌داند و زیربار آن نمی‌رود؛ زیرا مذاکره با دشمن در شرایط فشار حداکثری، معنایی جز تسلیم و تاراج عزت ملی و اسلامی ندارد. ضمن اینکه اصل مذاکره در این گونه شرایط؛ یعنی شرایطی که طرف مقابل دست از اقدامات ظالمانه و جنایت‌کارانه‌ی خود برداشته است، مصداق پذیرش ظلم است. در ارتباط با اصل عدالت نیز باید گفت که وقتی با مجموعه‌ی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های کشور می‌توان از سد مشکلات موجود عبور کرد و تصویر برساخته‌ی دشمن از کشور را منهدم ساخت، پذیرش صلح تحمیلی دشمن، نافی اصل عدالت است. بر همین اساس، عده‌ای از کسانی که در شرایط فشار حداکثری، همچنان دل‌خوش به شعار مذاکره دشمن هستند و امید به مذاکره با دشمن دارند، غافل از ظرفیت‌های کشور بوده و با توجه به همین غفلت است که راه‌حل مشکلات را نه در درون، بلکه در بیرون از کشور جستجو می‌کنند. بنابراین، مسأله‌ی کشور نه صلح و مذاکره با دشمنان غدار، بلکه کمر همت بستن به شکوفایی ظرفیت‌های داخلی و اثبات کارآمدی نگاه به درون برای حل مشکلات موجود است. بر همین اساس، می‌توان گفت یکی از دلایل برجسته شدن دال مذاکره و نگاه به بیرون نزد برخی نخبگان و مسئولان داخلی، بی‌اعتمادی به داخل یا باور ضعیف آنها به ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه داخلی است